



ut kunde de

منها
من كلام شيخ

نوکر نسیه کمال حد آید
کفایت این خوتبره مطلبی
بست قدر شرف این قدر که خدایت
شعب روز قیامت محمد عربی
نه چو نادری بنویسید باب
زهی سلامه ظاهر فایده کامیاب

تمی نبود و خلعت بپوشید مگر
بخوان حکایت فقر نبی قنبر ص
هزار سال بلویم اگر شاهان شما
سخن هنوز بود در حال با او بد

محب آل رسول از گناه کارتر
فقر لذت بهم دهنه علی رقیب

سخت عرض منور این فدا زبان
ببر و بگذرد در مقام بیستمع بی

جناب شیخ سعید آفینده قطب جهان
که یافته است ز فویش نشان منتخب

بهی که نسب ندهد شما خوانند
گراسد که کنز ادعای فویش
اگره متالی نیستی است کشد
بیمراه بماند دعا که نهمی

دوم نسیه فرزند شیخ معروف است
بفضل دانش او معترف زکی سعید

اگر کوشش زاع میان ما چه عجب
زانه رست این سینه هزار بلویم

صد شکر که از قولن پدیدار عزیزان
بر سر دو عهد آید امسک در عهد است

سبوم نبره والا کوه صفت نقیب
که شیرم کند از من بکاه پی غضیب

از جیمه اینان نه بود قابل انظار
انوار سیادت که بعیسون رسد است

دعای اجابت صفت است و در روز
بلخ خود همه را دستگیر باره

باینست بی زدن پیش ما نیست
این واقعه تقدیر خداوند جید است

ماه رمضان چون گذرد و عید است
پیش از رمضان آمدن عید که

مقراض حوادث سر از کمر نه بریده است
از کمر آنکه از کمر نه بریده است

از عید غنچه صحت سادات
در کرد و شرف شیخ

هر روز که آرا نکه این صفت است
از روزانل عاشق در ویش مرید است

۵۷
۳
بوجود آمدن در این روز که فرمودند این غ
دو کس پیوسته می آید که در دیوچه لیلایان

شوم صومالیان و بون کماست
کر از سن که نه که از سبک حدیث است

الف الفضا

جنس خفتر چون در این باره بران
نکات کور پیوسته بچاره لبر بیلایان

کله شیرین در صفا از سر که باشد
بزرگ فایک هم که در و شتر آن

نقشبند شاد به بنیره لاله پشتر و صا
بویا فضا که کسک فایسه کی کیلایان

بدریزی در سر لان لیکه کی سیر بیلایان
بکشت و کوه کوه جاک بیلایان

کریم میوان خفتر لب سار قره نزا
آماس قرعیان یک شاد هزار بیان پیوسته کرد

کله شیرین در صفا است لبنا که کله شیر
پیوسته با بچواری سکه هورایان

دوره

نه همین پیشتر مردان چه شکر شیرین
بخدای سپر شیخ نو هر جا شکر

کله شیرین در صفا است لبنا که کله شیر
پیوسته با بچواری سکه هورایان

الف الفضا

هلک دنیا

از مغز لطیف دستویا شکر دم
پرزنی اگر چه طرفین کوبیده

اومیت کل شیره که به بخت شیره
گرمت فرموده بستند در آب بنیره

دوستان ام کله بیشتره و کونفریت دکن
بورضالایقه او نیزه کیو ام نیزه

دو مرشک کله و کونفریت کوی
فرت عزیزت لیه السبب بر نیکنان نیزه

قایمه تکل نظیره ملک شکر ز هفتار
هر چه لم قایمه بوت ما و نوه هر کیره

بوم شوخم که زاردم کله شیر کما قنار
جداعلا نقبت داده بوغضت باضیه

روم کرد بزم فاس برار از اغریز کم
مثنویه تو اصنع فلا من سیر کزید

بارک الله من بارک کرس محمد و آنا
کف ضیاضه و اسعد جابن نیزه

نه دکو شایمانیه کمن بلرم
نه دکو طواعیه کز کوه نوک هولیره
روانیم لدر ز قایمی غصت قباغان
وانبشتون دوریره لدر فله کز

و ايضا

الملا توفد لقرينته او اظفرا نه لبر
يا لجز زكيت (يا سوكت كور باوه بو

كتبان تمبه كراوه بجهت قاپه وان
فد كعه نبره تكي كته كهم مبره نبره

هات فلان نه توقنا بجهتق مهم با
موسس ميسلت يارث ياللك يا لپير بو

پير ك مته مولا نه نامه شجر رضام
تان مبره مته افندي مكره نبره

فادو مبره نبره ك مته به نينول بلران
فادو مبره نبره ك مته به نينول بلران

ام ت د با به بومنه اهلدر كيه نايرو م
با صحت كيه صيره كيه مكره نبره

زور ياول مبره كيه نايرو م
نوكين للك كيه باري كيه مبره بو

انجا بليز مانه تكلم كته جا
توشيه حده كانو قور باز كيه مبره

انجا كلم معامله رانيم عرض چيه
و حال كيه مبره دوان بعا جزيه

کلامی شیخ احمد

داود که مویز کو سنت بکارت بیج نجات
که چه بره پند یک صد بود با او بو

خون ز نیش زان کینه نون منده و بند
گامیان کنده و کوبنده لپید ان مصافا

چون که استن زده در درشتیان
اسارت چه در دا چه لصفافا

وامن بو بازو شین او شین اسره
که داتبا و او شین هر شین باو بو

عشقان یکسان مسیره که او و فتر یادوی
دریم خولان هر و کوجیل لهورا فا

موسل گزیشمان مانده پنجه بیج
که سو کھلا ما رسیدن بو

و این غم بیز او دهنه غر
نویا چه سرد و شک بو کازر فا فا

بازون الی الحرب صفار او کبابا
بیسون الی الحرب تقلا و خظافا

الاصفا
خزینیه من پنجه لعل عزت جا فا
میر و له پی جا که کبتر فله فا فا
که بی له لیران عشا بر که سنجو بی
وک تیر اجل نوک رم جات بنا فا

کتابخانه

همان غریزه‌ی پیره در اجماع رسوا
دستیار پیره خستی افندی لکر مد

الحق ز نیک مشتفق در حق بنور
صد کلان نیک خطابه بی قول در رسا

بوسه رسته و دل طبرک کند
اوازی دمهولی گزی و لاکر کرد

صد کلان پنهان نیکزی و الیکر
دستیار شکار و بمبانی در شکار

کو اود و ترس مایه نیک در غنی
مردودیه نیک در استغون

خواهم زلفه از لکه شود دشمن جایش
کونه لاسادس للمامل لکنا فا

لکنا بکده باشیخ رضا ببتوه کفزار
صیفه بیز ز شیخ محی بر لکنا فا

کتابخانه

فقیر و اسیری من ماتا بوم کز
که زانی ماته جزی و ابوشه نژو

کج ببران کز بو کجی که
حقیقت مصطفی بک کوش کرد

دوبو او کی سکا نوانا به کرد
لجانا و ناقوساع یغنتی کرد

بزرگب کام کبری قوی که تو ده دافو
بمدرده چوه سنا عداست زینکام

الحق که مجید کبری زو طبع صوابه
صد کلام بر دم کرد هزار عجبها

فایده

اوروزه که تو درم کس که تو درم
بمذعقار بال اقرار کزیم کردیم کرد

کرونی سنخ کرد موسی کوی
میوان لکن ما عفو از جسم کرد
نویستم که بروم او طرف درم
نه بهیست دو هدا اهل شامه کس کرد

و اینست سخن من که خود ماه و دم
او طالب دنیا به او معتبرم کرد

چرا بریم حسب فیساله سرم فیس
نه نیست لاله سر نام نه وجهه لبرم کرد

شش با نیا با فسانه کلا داموه لای صبر
غزائی هم پیشانید با جوم فرام کرد
واله کم در حق او بلکه زیبا تر کرد
او کاره که در باره رشید لبرم کرد

بگویم که این را چه عقل ایله تقلب
می عجبتم ما عمو تقلب کرم کرد

کارم نه بهی دوت اگر کلف سی مام
ای لایقی زین کج که کار تم کرد

ارکونی خطه بوظیفه کو اردوی سلطنت
لوم عمت لطفه او امن کند م کرد

صد دفعه و نیم خرد کردیم خونت خان
بابی له کلا شیخ علی بوجی شرم کرد
هر دو جبهه لای کرد چه با با قوه وین
او خوبه به بیچاره که من لیره و لوم کرد

هر چند که رضایت بدنامید عفا
لم کو کیو بدنامید صرف نظر م کرد

کلاصا

ماکه قوتی نم دولت شد او به
طالعی اهر بنجبت خدا او به

صده

دولتی دادی سلطان به الهام تمام
هر یک یک بیان بقدر فرزه ایی او به

میزدوشی چه طرف چه ضعیف و عقار
له هو جنر مشاع عهد هشتاد و میر

م جو کونج قرینیه بهر هشتاد و نرس
نه هو اول حدود ز نمیدر کم داد او به

کلام کرامت بوه اهداد اسما
نه له اباعصانه له اهداد او به

کر سوره شسته ساو لینا و رطایب
کله بهر علی باطنی از نیا او به

خود به صورت اسیر کرم به پهلک
رفی زدم لرزیدی کرمی کوا و به

تف نکند از یک کن خود کرم سازد
کوشش باور کوا خورش او بین اولاد

زنگ کرم کرم به پهلک خفید
چا و کبر خرن کرم معقول بر باد

به گشت باور کرم مشتق لب و او او
مدر خوش لک ره و نیه نهار

لک و مرم کلاه کرم و ایک خشک
فایده عامه اما نو بر نیا و به

فصلان تاب کرم کلاه کرم
کرم کرم کرم کرم کرم کرم

بخیاه علامه حضور
دوشنبه دیدن سیاقه

من بکر کوه دینینه کن ام جید و
کرم حضور فلک نیت پیدا و به

کرم حضور زده مانند زینت
به نیه کرم و سفلک خاطر ناز و به

کرم فقر و مغلس شانه صبح
کرم نوری و کرم صبح کرم

مجموعه نان کرم نایه بر و
تیشش به بی علامه منصوره کرم

insitut kurdede

فوده

کرنود سیم لریوسنی سیم فوده
زور نماز و غم کز آن بکنم خوم کرفوده

نلقفت کک هدر کین زینتر ناطقه ام
لاق فاطمقی افه قنی الافات

فود مستی
بوشوش سیم و فزی شرد و فزیم
بابیتو میدان سیم کز هر دو

لبر عبادک صبر کرد و فقر خدا
او عبادت کبریم به قضا و تعبیت

جواب رضا
من داک هزار کوه کوه کوه کوه
زیبسته ضرب المثل صد فک

و با عیس
بر مرز شاره ققم پودلی یا مانده
بزن قضا کز پییدی له نان تو

فوده
گشت شنج اوامات هالقلق
و کابو تیزی دو دوش و ک دو مطرق

کجه کوره بزم من نلقفت تین
اکر قوت بدید خوت زین بدید دا

کریجا

فود
کریجا
کریجا
کریجا

کنار ایل قلعه ریدیه
کنار ایل قلعه ریدیه

فوده

۲۰

سیره کاین زنگه مست افندی بره
باز به دو نوره دومی بعد خواب البوره

فرد
بهند سغری کنین لب زینت کم
بک افندی کنایت که کن قنکت بم

نوره

قطعه
بم هفتاد و هفت و نیم کبوه
مسلو به بر روی سوازه له سیم

عقترانی نازک سونکانه نیم
مطهری نیک بیا که کوه تارانی

واجبیا

شش نازک زیارت کربلا شکر پیر
معدوم مظلوم جفا دیده مهر نانی

نور که صورت مید چنوبانی و کوه
بودی منع قصه من که رضا اجاده

بعیم کبوه که کوه قصاع لطیف
امل چون سازه و کوه ادرام کوه

عائش نازک چنوب بدو کوه کوه داده
نور نازک نوریان بهزارین

نوشته

شهر کوه نازک دو بوم بفقیری
بوال قنات که پلا و شتر داند

فرد
عائش حاجی منع عقود کوه نازک
اصحاح ناکا با که بر دوز و تیره قریه

وکنش عارضه نه به استهله جهاند
نشین سخن قابل وضو شطیج خدا سوگند

فصل فیضا

بیگانه احوال صواب مال مروی
بچاره بارش شیخ علی غفلس و رون

اشیخ علی حاکم که سوختن بخت
باور مکه بم فلقه و کوه لوله درونی

همچنانه براده سزای فطرت
ز بعل حمام ایینه نه پاره توتن

فصل فیضا

صفتی نهمه که شکر صید نفسی
وین بختیبر لکلم صاحب و غوازی

او دنی زانفی زنده منی و غم کلانتره
لکم کلکله بی شور سن غوغا و دیر چو

کردم کرد لهر لهرم کتبی عم پسیا
زانفی من نه بود کلکله حسن اغا دیو

فصل فیضا

عارف بلب بلس غوق مساش من فطاحله
سوا عناق اعلا شومس زک ما رضی که

ایضا مومنه نوظایم کریمن با توبه ز شکیم
ولا تلحقوا ابائکم بکم عرض لغرض اهلدار

مساش مانک کانون ششام تا با نادوی
که از راه رضاعین رسم تخصیل تر یا که

فکر ایضا

خوش بریدت به بالا نقیب
 انکه بیشتر زند پنجه جمیدان مصاف
 خنجه نامش نقد مکر عبد مناف
 تکیه بر جاس بزرگان تنو از بد بلفاف
 سر قدم رفته آیند ملائک بطواف
 ندام وجه کریم تو بعد وجه کفایت
 همت عادت کرم طیب نصاف
 جز سر نکشت ندامت نکرند از فلاف
 و از آن روز که این هر دو برادر
 بگذرد و نوزک سنان منش از صفاف
 ضحیح دیده ساله کت زده و کت زجا
 جریخ در باره خطاب همه با انصاف

دست حیاط ازل خرقه ناموس عفاف
 یعنی نعم الخلف حضرت کلامه شیخ
 مصطفی نام چراغ نسب مصطفوی
 مدعی کونزند لاف زهمچشمی او
 بزینارت که ابا کرامش چه عجب
 این تراننده کی من نه به میدلمع
 امتیاز از دگران نواوه خدات چه چیز
 تکیه بر سنده جیت زان که در شمشه ملکن
 خضر تیغ زبان من شمشیر تو کوسه
 بشکافدم شمشیر تو شامه پشت
 کلمه زین جود تو ای زبده اولاد حسن
 تا بود بهیچونی الهه با آل علی

با د اندام وجود تو بسجیل قضا

عصفت ناکول لایلاف قریش لیلاف

باطل از حق بتلاش در غمزد لغزین ^{درده} دین اسلام توی کشت بفاروق فریق

من حقوق نعم دولت عثمانی را ^{درده} لغز و شمش همه شمت سلطان محمود

والغیا

فراوردند که جمله کابینه با خبری که بودند
از آنها دور و بوی می بر پیوسته می

چند سال پیش از آنکه در ایماق کردستان
فدا شد و بعد از آن کرد و در بلاد محمود

لا محمود در آن فتنه قلب واپره او شد
دوره هفتادی هر با یکی با بودیت با بود

کسانی که او را در آن فتنه با بود
دیندار و کسبمان می شدی حضرت داه

فاون

نتیجه مقصود را می مقدم شرط تحصیل
افانی بویا یکا کرد و فلان نام بی بر وجه

بسیار شایسته آنرا که کبیر صاحب ارشاد
ادیش درک با و پاسیر از زوره اولیامند

بضاعتش برون شد بی خجسته یارب و لا فظ
کجا و طایفه ای از آنرا که بی دهن

میر بصدقند بناروی استری را رونویس
دست پی ست که مانند شکل غلبت

خاوند الملك ناليم پزاده مطلقاً
داويه اما کو بسوره قوت لایموت

پوش ل لا علاج در کله پورن سکور
باید الولد الفوت و داد بکافوت

ناو کله ترشت بر نزار عبد و کوا علاج
صد و ششم هر یوم دانیق غنیمت

کاک فلاح منیم روزی محبت لیسور
کله در بهنالبین ازجا با شوم برون

فلاح

ششم محبت و کله منطفو هر دو جا و
کاه کاه رجا رس دفعه دفعه کاه و

و اعیین

ششم کله منطفو هر دو جا و کاه کاه
ششم کله منطفو هر دو جا و کاه کاه

رضا خیر لور

ششم کله منطفو هر دو جا و کاه کاه
ششم کله منطفو هر دو جا و کاه کاه

ششم کله منطفو هر دو جا و کاه کاه
ششم کله منطفو هر دو جا و کاه کاه

ششم کله منطفو هر دو جا و کاه کاه
ششم کله منطفو هر دو جا و کاه کاه

ششم کله منطفو هر دو جا و کاه کاه
ششم کله منطفو هر دو جا و کاه کاه

بکراوازی

بر آواز از نیل فاطمه خواهر میگویم

بین بدست پیکار صد فرما میگویم

جلوه عود

فغانه ز جانم بدست اطفح بن خند
غم بکلیله ازادی ندیدم یکموس

کی صیب عربی بدنی فرستی
که بود دروغش باستانش

همی میدوارم ازین ایجران بهر
شتر که میدیدم ایام (فکره امور)

قلم زانسانم او عمر بی من عجبی
لاف مکرش چه زغم او فری من عیشی

فدا چشم او یکم ازاد میگویم

دردم مبرم مهوادرار و رضی
باشد او استمها آفاق نجو شد و شای

تسبیح صفت صفا باله فضا میفرستم
بزیبای اندلار خوش مسانه میفرستم

که صدم حد دو است پیش
وجهه نظری کل غلات و عشق

میان ریلد نام ز نار یا بنی میفرستم
بیا و درین مردم بصورتی میفرستم

صفت با غرض من است مبرس
زوف ایتمی متناسی نجو ایتمی

دوام عاشق با خیر نوالا میگویم

مصلحت

~~مصلحت نیست مرا سر از این آفتاب
ضاعف اللمه بقره کل خان ~~عظمت~~~~

جای آریاب و فاضله عشقش زوند
سربادت که ازین راه قوم با برن

الکر نام محمد رانند و در شفیع اندم
نه لقم بافسر ثوبه نه نوع از غرق پرخشا

نه ایوب از بلداصت نه یوسف مر مر
نه عیسی را مع ندم نه موسی را بدیضا

منور عالم از رویش فرخ بطلد از یوب
معظم ان دو کس رویش دو زبانش بللا

دو چشم ز کسبش که عازاع البهم
دو زلف عنبر سنش که دلایل ادا بقسنت

دو چشم محمد محمود که و بر افگشت سنو
دو زلف وجود هر دو وجه و زوند و بر ما سنو
دو چشم محمد محمود که و بر افگشت سنو
دو زلف وجود هر دو وجه و زوند و بر ما سنو
دو چشم محمد محمود که و بر افگشت سنو
دو زلف وجود هر دو وجه و زوند و بر ما سنو

و صلی الله علی نور که زوند نور
وین از علم او سکن فلک عشق او شد

از دور هر بی شوقی و زود هر دلی شوقی
وز دور هر زبان ذکری و زود هر سر سودا

دو چشم محمد محمود که و بر افگشت سنو
دو زلف وجود هر دو وجه و زوند و بر ما سنو

تقدیر

کسوان علف ذدی ایند دام دها
هر دو عاشق پی ره بد آمی فکسته

ماه رو فاک عناد و سر و چین
کل کلدا زینقته سمن با سمنه

زلف تو عنبر بو مثل معطران فی
شک ندام تو ز اهر فطافشنی

چشم سنا کنته محبت ز رخ جمال تو
یوسف زنگ رخ صفا تیره

تو ناز زلفش پریش قدس
پشت عاشق بو بهر کجا غمزه مشکان شکن

صحن تو تک سجواں مجذوب
نیت و چین چکل چون تو شیرین

دل فوشم کردون یا وصل فریم دادی
عصر بر حال من اوزنک تو یتر لکه فوش

لحم خط فاض دار عروا بد بیر
کل زجر عاشق خوشکل با سمن و فتنه

از فدا مطلم طول صیانت بار
عمد کانی تو نیا کشت و لول غمزه

دینت آصابت شکله درون
زنده کرده است حضرت چه کو هر کس

بار تو فشر

باز خوشه شود ایم جلال شکر
دستگیر تو صفات نشاد

بوی بعد تو در صواوت نرسد
صحن کل غنی بی نازک برسد

منه دولتش فداوم بدو
بنیاد بر ستونش است

دور نزدیک چه فرق از دورا دار
روشن سببش منس که چه تواند بینس

بمنور بینس که هر که بینس منس
باین بینس منس که چه تواند بینس

سعدیم سوخته عشق تو را ایچا
ز یاد تو با نیتوا نم گفت

خمسه محمد

بیتنا غافر الخطبا
اکراما و اهب الخطبا

منما و السع العنا
اعداس مع المنجا

صدا کافی المحار

اصد و یغیر من زجفت
و عدت کجا بواغم زجفت

که لغت جلت و نیکار
زیر وبالا نمینوا نم گفت

خالو فلا دمن و استمونی

همچون عاصم بن غنیمت
علم جز بدو عصیان غنیمت

از نو پوشیده و از غنیمت
بجای پوشیده از نو پوشیده

عالم السوء و الخفایا

تو از جمله حال اکاهم
نیکتر غمزانه آه

مذنبم رویی که در کاهم
صاحب عویش از نو پوشیده

زاندن و ضرب جمله حاجت

استیجاب و عیب
هر چه در آن است که
بهر آن است که

استیجاب و عیب
در همه طغیانات استیجاب

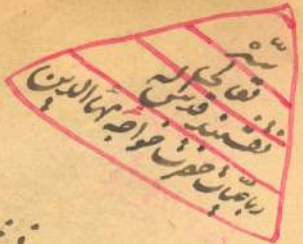
باک کن بنده از نقص غنیمت
ای کرمی که از غزاه غنیمت

کبیر ترش و طیفه خوردار

شده غنیمت معلوم
گشته لاف کجوا از معلوم

شده نامم بنام او موسوم
دوستان را که گشته محروم

تو را که با دشمنان نظر فارز



دعای

بر من رسم نوازی دلا مام چیست
هر دم عرض نوازی رسم کلام چیست
خوشش ای که بیالین من ایدم نزع
کسیر صوفی من چه کسم نام چیست

دعای

آنم که جهان چو صف درین نیست
این قدرش من رفوت پست نیست
کوین مکان هر چه در علم هست
در قبضه قدرت دوازگشت نیست

از لطف تو هیچ بند نبودند
مقبول تو بر مقبل جا بودند

لطف یکدانه بود تو
گذر از خورشید تو

دعای

از هیچ کس خوشتر با خبرم
از هیچ کس بدینم آلا بترم

هر چند بکل خوشتر است
یکبار بنزد او قدم ناله

دعای

از خون جگر در چشمم برآمده
از غم و اندوه در غمم برآمده

دفاعی

انجا که عنایت خدا بر من
فتی آفر کار پارسا سازد

انجا که قهر کبر با من باشد
سجاده نشین کلمه ساری باشد

دفاعی

دینا چه طبع نیست دوینت
زلف چه مقدار است یک کوشش به

هر چند درینتر نامه اطلسی نوشت
چون بچشم حساست بخدا پویاست

دفاعی

یارب دلم از بار کینه و غمزدان
جان از زول افکار و حکم بزه

باینهمه یکقدم ز راه انداختن
با کاف حال کل کلاه انداختن

دفاعی

باقیست صفا کردم در شناسمی
افلاس منطلسان ابرو در شناسمی

بر کند و یکبار کلامه کاشتمنی
کلمه شمع نیکه فارز جهان

دفاعی تمام

کلام حافظ

هر چند که من از زنده بپوشانم
تو سب و دیده من خاکبار نفس بند
یا پیام شمع حق از لطف شای نفس بند
تو سب و دیده من خاکبار نفس بند

رویدرگاه

چون بلند افتاد اقبال بهالدين شاه
خلق عالم را شده پوشش پناه نقشبنده

حافظ اندوده ام از دوشنای ریش
میکنم کلان انجام فکیر نقشبنده

دباجی

عمریت مابسر دل فغان دارد
وز سوز کز آرد دیده گریان دارد

بسوزد که از عشق غمگین است
خردم دل آنکه پسند بریان دارد

دباجی ایضا

رو بیکه بهما الدین فخر کن زگر
ز فلک مانند دربان در سزای نقشبنده
مشکلات و طایر کنز ناید و عدو
الکد با خوفه مشکلی گشت نقشبنده
واقف سهرار که در چشم او بسکند
هر که آید افتد اندر پناه نقشبنده
سکه نوصد اندر مجرب سرفاق ذو
نشد کند او از عهد وفای نقشبنده
در لب ساید و ناکا عهد میکند
خرفه فقه است بهمان و قیاس نقشبنده
خف عیب نام اقیانوس

دباجی

ای آنکه ملک خوش بایند و می
و ظلمت بصر جانیده تو

کامین سی و در کوه بایند
بکشتی خدایا اگر کوه بایند تو

دباجی

در توبه اگر صبر گذار ما
با اینکه لطیف بیواری ما

بارب همه را قبول در عیم اما
محتاج بغیر صفی ری ما

دباجی ایضا

دباجی

بارب دل خسته او ای غیرت
ز جور غریب ارتقای غیرت

این بنده نهادت من ضعیف
قطع میکنم کز کنای غیرت

دباجی

ای دولت بیاموزت حاصل کن
خفا بطریق اصلان واصل کن

خواهرت توانم از زان باش
روزان شبان تو خدمت کامل کن

دباجی

بیاورد

بسیار و مکرر از برای تونزند
جان و دین من نفسی تونزند

ان کے سالی کہ سندن در کھلانے
از غار بیان نال بنهد و ندانے

کبر بید خال من کبر و روید
از هر یکی بعد و غای تونزند

دوابع
دویش کے بعد کہ تونش نہ بویا
دور و دو جهان مراد کاشن بویا

دوابع
من بنید عاصم صد تو کانت
تاریک دم نور صفای تو کچا پاش

از کس جمع کتہ فاشن نہ بود
فقط الکر سوز و عدال

مارا تو مهنت الکر لطافت
ان بیع بویا لطف عطای تو کانت

عبر
ژود وصف بندگان با تشریس
خاک و سلیمان ما با تشریس

دوابع
بیا عینت خط امانی وارو
مغفول تو عمر جاودانی وارو

عام همه قصد کجان تو کنند
دلدار قوی از ان ما با تشریس

کتابخانه

۷۷

جوانی نوظطح بالا چو سر و
تن جانس شیب اندر گرفتار

بپیشتر کاره شکسته دیدم
دو پارهان فلک و پاره ناز

سرا و لا گرفتیم من بزانو
بیوسدم ز خسترا من پدروار

بکفتم ای جوان اصلت کی
بکفنا اصل من در شهر بلفار

الکرور کسی با اصل شهرم
سلام من بیان بر عهد یکبار

ولی

بزرگ و موقر اخلاص نغمه عشق
زبان نغمه ام زیبا ناسر عشق

عقل که بعد با نایب عجز
از عجز کند یک کدر عشق

تمت و باقی
شع

رفیق که خردمند بود و شایسته
مرد و ز عیب پندم نگه دار

عزیز است سخت کارهای برده
ز من بیشتر عیبها را نگه دار

الکرشند زاده افتد و غریبه
نماز م کرد و حاضر زار

دانش بر جبهت روشنی با
روان گشت همچو آن ماه ماه دریم

ولی از مرد غم چنین است نکور
بزیخار و زبخیار و زبخیار

چو باد بر نشو و نمک کرد
بپایم برده و پاید ز رخ بسا

ببراه بر نشو و نمک بر
نود و پوانه در و نشو و نمک

ببختم اگر حیوان میند چیدار
بگفتا چند سببی بهر من آ

در انداخت بر بقم سوزان
عزیزم چند سببی بهر آن آ

منادی با یک سپردار پیوست
گفتن کرد او در پند بهر آن با

گفتن کرد او در پند پاک شدند
بمشک عنبر کافور و ناتا

گفتن کردند غار نشو و نمک
بگفتن چند سببی بهر من آ

خداوند نشو و نمک
بگفتن چند سببی بهر من آ

منش
منش
منش

ولد الفضا

کرم خورشید نوی شبانه

سرفردم سینه قران

ناسنبل لفتله نهال فتنه الا
من دود نهاسم کسبه عالم بالا

من کرمه الوغنده بکده فرفوشن
من لعدین خشتان اولو لولولا

طهرت و کو طومانی خسته کلمت
بونور سوادم بونه لشمع مظللا

او چاه و غزاله فشرک سرناله
اونر کسه کاله نمخنی هشت نه کالا

شف فلک الاطلس سوره زربن
بے بیکه بناری سرور نکره و والا

نابا بسد ظفر طوف طلبمت
مار سرور لعل نه مل گردن الا

حسن يوسف بن لینی چه ستمها که بگذرد
غوب رتوسنگد لست از چه پلیم تر باشه

دره بنواره دود سب صنا هم

صنا به چی همو خوبنه قران

لبو ضلعی خلاک نیشین ماهه
خلاک من همو خوبونه قران

فشوری جا و کانت نالونین
بنالی فتنه نین بنوبونه قران

بسم الله

چو ضوفا مطلع سبع المثنای
بدانی تمام اوبه حرف ثانی

بسم خضر در
انان که فانی رابنظر کما کنند
ابا بود که کورته چشمه بما کنند

بسم عصمت
شکل دمان فد نوا حکیم
نقطه موهرم خط مستقیم

لحم اناس و فرفرف في النور بهر جمع
بر لطافتی بر من نور و در طریقی دعا نام

دو قرینت لبشسته سبزه اصل کمر در امم کمر
و نام محوم دکا دیدار نور تو در وقت غم نام

لطوئی طینت بهر اسرار سر چونه در من مطلب
لطوئی طینت بهر اسرار سر چونه در من مطلب

ریای کمر بند زلف با کمر در غم
سبزه ای بعد زین بار کجلقه از دمانام

در عجب سینه مالک و اورا در این خشتی
بر بقده او انوشیاس مسلحی جبر نام

بنازه صفتی وصلی نهانست از من فی تاو
معاذله بلب امم کمر کمر شناس نام

سحر اثر شوره زار عشق جانانه کلام
بی بی بارانی تر غمزه و زشتو غم نام

بچه جانار است بهر کوسه و عجب
لبها نفس با فی سر غمزه سنا نام

دی شکست نوار فرات زوار دیده پیش
لبها نازد و با یکبار و دل شناس نام

هرايقنا

په نوسه پور چيسنه زلفه کاله دور غار
هر کسي پندره نار يا لير توتقي چرا

هر کس دينه هم کورونو علي خطي
نخجا و سترنگس زلف تو باجک

من د مبله فونون يا رفته هم شوره رام
د شمنی پارغی د پورنه و بد شمن

منه ننگ منو ليدم و انجو درانه
دل ستم ننگ ستم کرا

عزقي کور عشقه سلم د س پار جهلته
نه سنا کاله کاله دانه پيدن پيا

سکه در جانت نه شمنی محبت کورونو
کورن ارام کور با بو بد شمنی نوا

صبر صبر جارت صبر کور کل ز قدين
چين کي شير منز کاند لندا و دکارا

هرايقنا

روژ دول مير شونه چه کورن چه ملي بم
منزلي کيسوت يا چه کورن چه ملي بم

نانونه ز بدير باله مسينهها صرخ
تالرد لکه لسا پنه زلفا سابه هما

کوش

در ایضا

بو بایس رد اللمه مومار ار غنی
چین چین حساب ران بسته بهر بو غنی

جرفا لولا لاله دل داغداره نو
کی دی ابد کنج باعیش سله می

سناغه بو طولع سحر تو بختی امن
ای بد صدم و ده ساله پر بهی

زخم که اشکوسیه نازانی عالم
نه دیوه هر کسی کمرش پزیر سنی

کل نایع لیدیل شوره غر مرل
عاشق شوقان با منته شوقان

کوت کیم انفاق و وصل و محبه
منظم هر کناره چه کون چه کون

کاه بخت شوقی تو کور شکرت
دیده مشغولی تا و حال کون چه کون

عوار و صلوات شر و حاله انفاق
جای من هر دو کناره چه کون چه کون

بید الهه صفت کفر عم حلفه دا
دور او صلبه ساره چه کون چه کون

ناخدا قوتی با زور با بزم وقت
تر جانانه باره چه کون چه کون

اوند علفه مناع نولونه و دل
در رسم مایه ام درده در دا

لجی پرت دم دردی سپنم
پسقبال تو کربن لدر دا

د لیم وک فیت دلکبه سردش
اکسب کل سنبل نمردا

بسی لطف مندر سردش
دل مزی صر کالاق نظر دا

روا نمونتا رسق شمشیر
اکسب کل سنبل مایه ام درده در دا

وله هضا

نزدیکه جواب نفعان خنده سپنم
نارنجی رود صر و کالاق سپنم

بجو دی که علفه مناع نولونه
ایدل کتو نجلوت کالاق سپنم

ف

لر از صر اکسب سردش
دومی دست نکل سنبل سردا

نخلی خون دی بر ما که لطفی صر
دومی یکده سپنم و کالاق سپنم

اکسب کل سنبل مایه ام درده در دا
نزدیکه جواب نفعان خنده سپنم

دوا افشا

و کوفی تا نیمه کمر رسد
فی است و پسته کومر پسته و می زار

و کومر لبث دی است
لحم کرم به پیغم رنگ گل ناز

و کومر کس بنیاسلم کمر قشار
و کومر کس بنیاسلم کمر قشار

و کومر کس بنیاسلم کمر قشار
و کومر کس بنیاسلم کمر قشار

دوا

سر زلفش بخوابا دینه سر زرو
دکاغوز خوش لبر چوم سردار

سحرش شکار آلم دپنه سر زرو
بسر و عالمه فنشابی سحر مو

و مایه بنیاسلم کمر قشار
قبول ناگا اید بغمه معمار

دکاغوز خوش لبر چوم سردار
دکاغوز خوش لبر چوم سردار

بخالت دپندر اهور ناز
و کومر کس بنیاسلم کمر قشار

دکاغوز خوش لبر چوم سردار
دکاغوز خوش لبر چوم سردار

دلگزی هر کس بر سر هندی چو دوت
که دانا نبرد ششتر بر رده

نمی منی جویابی رسد تا
دعای مرغ مرغ افزا بیرون

بسیار دانی با فونی بیرون
بنا بوام غزبسی روزه فواره

چهار سراسر سانی چو در سلم
بنا کل الجواهر فال کوزه

فلا هفنا

لکمن بیستی شاره جا و کلان
اگر چه چسبند وک او چو بر سر

ببر که تو لبر او شو محنت
سرم تا بیست و شش عمر زانو

و نالیندی دلی زارم و کوز
ن ما شانده کی کرم کسبو

عجب است این کیم دی کجرت
لنا راقی نزه بومن تیر ترقو

هه

نظر حکماه هر کلزار روزه
بنا زنجیری زنجیری موزه

وَلَا اِضْطِرَّ

وَلَا

عین فواره خسته دیده بی فرس
منزلی محنت دینا دلی بدنامی من

برق عشق آفتاب بوی صلای بار من
هر طرف مد نظر من سوا من من

لرخت در فضا چرا بلی به بینم بر
قا کوشه لبر نومردگی چا پر من

لب بیا بانه غمناک به بیغفت ز شرم
برون آتش زن اولرت بر آرم من

شاکه سالم که کشته سیر عیار و
با وجه من و فضیلتی را فر من

با پیکر و سحر زلف سرش بود برین
بجفا منجره لاس منی نوب خدا

ز پور صفت منی صراط سواد من زلف
مانوسیت که من کلمت نون توفی چا

غندری است سموعه عبارات نیکه کار کار او
به لنگ سیرت بند با به نیر بند چا

محب است خسته فرا و برف اعمو
با و بو پنجه بی بازگی اوز ساج من

بوه در زب که نزارم انقا و مهرت
ولو بر سر بلالت قدم نکشت نما

محر جانانه هویدا به لطف فرکان
لفاف بر دستانم در دست هر کس

کلام

قد نوا و نایب از زلفش سرم
آفرینش اوقالی کارم

وا حکیم و دل و دل بیایم
صی و صی بجایم بیایم

دل ز یادین جهان خوشم
جانم ازاده تا کنه رفت سرم

فد که به هم زندا لیس فرات
اب سخت جان بی سرم

کلام

بمهر خورشید افروز سرم
بجهت سرمد و دمانت در دانه زبان
بمهرین نامید که نامه به پیران
که در آید به صحن و کوهان در میان

تا به بنش هر چه صعب
عده صوبه و کلمه سرم
نوش خاطر له لبانت قلم گانه
صنعت بنش ز نیو میان

بهر وقت به شمع شمع
بمهر خورشید و در سرم
نقص کوه ناله بلبیل چشمه سحر
نظره لطف شکوه او کوه طبع یک باره کردان
فد که به هم زندا لیس فرات
اب سخت جان بی سرم

تالک

نال که حالتش دور منزه با یک
دقی و صفر لبه فغانه شکسته دما

دیده نابینا کسی گاه تا شجره نوا
نکرانست نینس محو فی لطفه ذکران

شکوه به صد سالم ایضا
کی دینس لمعی چایدهم داد کسان

فله

طره بواب بفار جهردی بردلش
بود پس راه اگر کار خضر لغراب

دابدل سپه جنانا بی پرترس
کابر صغدی بکس طعم چنگالی عراب

بجهان
بهر افروز در حصل نظر زینج
بهر افروز در حصل نظر زینج

مطرف مل بیابان و دیو کرم تموز
شکسته بکشکسته داده نمبر قسرب
کنشیکه بقدر کشند اولاد نسج
عفو کیم اومی کشن که نیر اصبوا

فله

دوستی که کسوف اضیاضیم
نه بنسید و کیم ش به کالی سفیم

که چه با بسعه ام عکله و لیکن بی تو
ولی منگنه بقدر دیده نامرد کشیم
زمزم

نفره عطف النوا و مهر و جمع هم به جا
اشن افسانه بناسم و کوفت بان کلیم

و اگر بوی در می گوید و می از عین
دگر که می می می می می می می می می می

و از از ارض صجد که کاسه دلی
لام این بر شمشیر کین بودید کیم

که نسیف است خلیفای صبا نطقه بنا
نه اندر حال دبی اهو و نوا فیه عظیم

طالیم دیده بودی شفا صبر دلی
که چه پارت ابد کار کلیم هم

خدا نکست که لنا و عطف زلفا هم
ناید نا و دایر مشتاق از لفظه هم

که زلفیت کجی کار تر زود و سر شکر
دی و صورت با غمزه بدین ندر هم

بزرگ بر افروختن شمشیر کین هم زین
سر اصل کیم که از وضع با این قد هم

لاقی رسد او به یونان و کلا
زور کیم که نا شمشیر کین از کلیم

کافیست کجی کار تر زود و سر شکر
دی و صورت با غمزه بدین ندر هم

و معین است کیم با هم
پایع ادقانه کیم با هم

باله در دست ز راه کیم با هم
نور که است کیم با هم

نور که است کیم با هم
نور که است کیم با هم

بولکات

بوتلارک منتم سکی عارف
پیدیه بابی فلادیه بم نام

صاحب آرزین ادا اولم دینک
سور الینک

صوالدل در نظاصی می نام
هر اسم اراده بم نام

دوسه یونش نه پیران
ولی سالم نه گاه بم نام

الله

لطف سر و قدو کل صینیه
صرف و لطف و دلنشینه

صبر کونک بیرونک شیخ منم ک
صبر کونک بیرونک شیخ منم ک
صبر کونک بیرونک شیخ منم ک
صبر کونک بیرونک شیخ منم ک
صبر کونک بیرونک شیخ منم ک
صبر کونک بیرونک شیخ منم ک
صبر کونک بیرونک شیخ منم ک
صبر کونک بیرونک شیخ منم ک
صبر کونک بیرونک شیخ منم ک
صبر کونک بیرونک شیخ منم ک

کلیف معصومی مر جانک شیخ
عقبتک او تو جیب نقیب

کعبه شکر منم ک
بلزت هر دو اسکن صینیه

کعبه شکر منم ک
بلزت هر دو اسکن صینیه

کعبه شکر منم ک
بلزت هر دو اسکن صینیه

کعبه شکر منم ک
بلزت هر دو اسکن صینیه





کلام اجر بر سر

باید و گوید و بیجا کمال پریشان
باید و گوید و بیجا کمال پریشان

سر لاف او که گوید و بیجا
پوشیده نونی بوناب بوضت جو

دل در همه یک بلبل شد او در سن واره
درب حسابش نوش کاغذی سگانه

بوی بر نفس استیم بوی بوی بر
بوی بر لب استیم بوی بر لب

تیت
تیت
تیت

خوش بوستان که کوی سبب
فرغ عمر مان لکان کعبه مکره طمان

عزمت امره بواهدل رسوا
بملکه لیم اینر ساخت به ایانت

وکی خنجر ذی جوشی ما در ذوق
بوی بر لب استیم بوی بر لب

وکی در دستان کرد از بیکه فراق
بیکه ز لار استم تو یا مچرانت

کلام اجر

خاندان

جانا و ره ام جترنه بفر بان سرش بم
پوشه نصار جان و مردان پیرش بم

تا کاکولک صفت خف مانا
مع الی جدول زلفه

شادون لمانش نظرش محرم غبار خلدور
مردت بنه تنها مراغ در بدرت بم

رونیور سنانوه و شوه لفظا بی
زاده باخوشه بار بیله شغور

راضیم بدغم هر دو کوفل سرش
ش بدله لر برده فاک گذرت بم

ولی بیدارم بیجان منز
ناله ناراحتی زار لر مع بنزار

نوبودوخ خومنه فاک ما و کوفرض
دایم که پیش اسپکنا و کفرش بم

بیون منشا فخرین بو الیونان
رفع الیوم فمده و طلی انظار

واقا لوضعیف بو لهنیته غم دور
ش بستم اسپکنا کاله حلقه کمرش بم

علت نالقی فخرین بلیم و صید
بوفراق از حسینان دایما ما و ارش

از شده و کولطف بهر نظرش
قبان غضب کترین دشمن نظرش بم

منضم عدم صید عاقره دبی بم جادکم
معلن زینم خضبه جان و علم سر بار

تا کاکولک صفت خف مانا
مع الی جدول زلفه
رونیور سنانوه و شوه لفظا بی
زاده باخوشه بار بیله شغور
ولی بیدارم بیجان منز
ناله ناراحتی زار لر مع بنزار
بیون منشا فخرین بو الیونان
رفع الیوم فمده و طلی انظار
علت نالقی فخرین بلیم و صید
بوفراق از حسینان دایما ما و ارش
منضم عدم صید عاقره دبی بم جادکم
معلن زینم خضبه جان و علم سر بار

فاه

بولیانی آتش و فوسیک و آفندگه
غیر هجران بلا اصلا بمنی نادانم

پهن بنا و بان ضو و عین و ان لمرگان پاست
اسپکت جباران سرب و سرب و سرب و سرب

بر اول و زو و سرب سرب اندر سرب
افشارت کماش هم اگر چه و با مفره

شغریه و سرب قنار اصل عام ص
نور سینه و سرب سرب سرب سرب

خال و سرب سرب سرب سرب سرب
نور سرب سرب سرب سرب سرب

فاه ایضا

عاشق سهارت که در هر کمال زار سهارت
هر که تو پر غم زیت هساند سنا و جرم که چره

دو زن ضرب سرب سرب سرب سرب
ایمعلم بوج لرت کردی اجرت می چره

در هر کس عاقل در سرب سرب سرب
در هر کس عاقل در سرب سرب سرب

منه سرب سرب سرب سرب سرب
کردن سرب سرب سرب سرب سرب

جابر

فصل

شمال جبار علی بوسه که ال دینه محموز
بعضی غار غرض صفت و ایسان مغز

این بو فرفر او زرد شود ام دنا نسیم
له نویزین ایست اوله فوشنی غندن مسرود

له شادی دور شود شمنی لک غم بارود مسرود
پتا او بارول از اچار چاد کجا و نیم دور

بعلی شمنی صفت برقی مین ای
دونی در عابدی ذاهد مسرود

جویم قول مده سردل طاه نسل دولا
دی ایست اسر کاوردیای بو منصور

چاپوست و او با وقت پیداو کا
خوان دین و کسر نهایی سادو کا

شک و دینت بود و قوس صیب اوزن
بو کفر اول لکا کواست علم بر یاد کا

چاقوشانت دگا ستر نهان در لسان
و او بر فتنه اسرار نهان فتنه دگا

محمم چاپوش و نه سرباه جانول
و کفر دایم بفر فاجی کده دعوا دگا

چونکه هیچ شاهدی نیمان نوزار
عقلی ستم ایست ایست و احشا دگا

کرم باقی بگفتی نایب کرسه ستم لجا
دل و سار کوه کوه من از نور و صحنه

عزیز نوشته دست کلا علم بوم بیستاد
عزیز یکس نیشانشین کج بجز اتم

که سو فارت غم کرد و سپا بنا کوش
منخص تر شکافی بقدر اجمه یا موه

الکرستو سنا صوفی فون بی پنهان و کویوسف
در پندار عشق ریش نمت چاک کبریا تم

عبت اطهار بی جوی نظر اولت عشق
که او در سانه و کج کج کج کج کج

۱۶

سپه جود و صفات یاران نه ناله فغان
هلاک کوه لعله خورشید خنده رقیبا تم

فلک جوی علم که بغایت دلش غم
بزند ز بند سکن او دنیا ز قوم خود بتم

الکر کبر و پیرس بدعب پیر طریقی امن
عزیز مولامه فادر پیرمه محموده سلطانم

ولین مهمان نبرد و نواز صبا کرام
دسا بوی کینه و امن بجا او در در کج کج

فانما ایضا

صفت که نوازش نغاف کی کلک منعم
بین فخره که زوت مشغی ادر حساسم

دل اولوعم د کلمات پیغم دلی کهر من
اشکلات کم صفا بو یوقاصه بیجا دلی



اوسه سر بو یوقه داغ پر نقش پاریس
او دله دل بو یوقه داغ عجز و عجزارینه

بویچ اولیم عاشق کسک لاف کزاف بید
شالسر کونه نشانه قبیک کسه مارینه

لکه کسه بیست بیامی عاشق شوم بو دلی
نا بیسکان مرزه مجبو کجه سهارینه
دل مجبو بده مشله کجه بصله یاز
اسکر قد عر خواخوار حیا و بختارینه

خاکم بو بول کل عاشق اوندو عوا کسه
خون له خنده منسو فان بوج افر سوا کسه

دایمالارک جفا و یکران جور و غصب
قریه بر عاشق کله منسو کجه اودا کسه

صاکنه نابی بدوی بکسنه رار لیلی
نودلی صلح و بی اسناکه واحشا کسه

کوملی عاشق رسد اول سر کمر دان نو
جارت بیسی لکون کمال لافخت جا کسه

اصبر وارین نالوسه دولت زیار
دایز اینین عبدین ایلک ایلک کوه کسه

دعای نوحی العظام فالیب فرموده
سامبله نوحیات دین بگردم بای شمار

اطیبیاب رنوائیانه زام دورم چاره
ثانله کرم او کرمه بوسه بیکه شمد و صا

عاشق خفته نول بوم غرس فرتر
ولیم و کده شمن خون بکس شقد حال

فأفله فخرم بنار صبی غن دور صوه
بویه و اصرای دکاتن دل لمغنی بول حال

فایضا

صدرا

جان بقدا محبونی و لنوار وصال
همه با کس بچو نام صلب اعتبار

فدر عاشق کوی زانی جو که طنفته
ناقطه شکس لهر صفت غم ظاهر

او صفا وجود که هوی بونگار
صد که بعبایدی بوی لرم سزار

فایضا

نالی ام جور صفت چا و خورشید
دل بجز فرقت نوباره رش بود حال

سخت جادوم بایش غم وال سیر کو تو
خون بپیزی داو جور و کی گمه
و بران مال

او اوه درون حق بسیار کار نان اما
باید پس از اوه بن خدا تان ام بر بنداره

صدای کاروان فرشتی مگر سر افلاکی
رزه پسته ای که ایست وی دلی کلائی غم باره

که رتوس نو فدا کی پسته سر نالین نالین
که عمر ایلی کرد فتن کام مرده پی

ترنگه طین از جلان جوش دلی جوش
بهدین غم دلی نام در سحر اول و بلغه

الکر نازین لکل خونان بلشتن ساعلا
کولک اولی باش اوه لرفع قوشه پسناره

در آب ظرف سکول کاوالی بی تمام
و طین ناهضان ترنگه کوهیم پر لجا وار

نولک جگر فتنی پسنه جگر شان مهر کز
چو فایده هر و کوه کوه اولش کپان سینه

لبیش سیدانغ کتت با او پی و اصبو
رشته طیبی سپا و سالار غم پسن

۵

دیسان و امانه کوش جرف جادین
کول افلمن اوزره برده شردی صفت

مظنه صغور محنت سمان غشیه بویش
کواروز رونک هم دلبر جوش توی

سرگردید افشان بوه کالول طراری
سورسن برک کل اوزره اوتمش سنل فشان

بجا بورتش ز نیم کل اولی ش حوند
پیش اسانه دروغا به فرزندک دورانه

دنا بجا که بو فصل من بیکس دی امر و
کتر من باشه فتوا سن شو کتلی فر مانه

بجاشه اولک فصیح سچ طاق و ابروی
بله و پوی بنای کعبه من بسلمانه

بسن پیشان پیش بو تفرئه کور نکانه بر
غزل اشکله اصدای من مضمون بجزانه

اگر غمزه نفاه جانم اوست بغمش
کوزن امر غمزه سی سندن در کبر کل



کنج بیکسدا فردم امر و
ز لیل زار به نامد روم امر و

که شدیم نیم کفا ه جاو او سو بفتاب
دکش سوزنا یله امله مستحکمه ابراف

له سوزنه عشق سردی مهر تو یه
درون کرم آه سردم امر و

اگر سوز کجک فضا اولک بپرت و
فاو کوز غمزه سلبه فضا بکجه حوز عظام
دکو کهر بکا

و کو طهر پئی کم بویی جنب عی
 اهلان و از دبرد او بر دم امرو
 کواهی لاف عشق تو به فرمان
 سترک سرف زک ذردم امرو
 مکر سوزه نسیم وصل و صحن
 معطر گادله پیر دم امرو
 لعر سزه وصف او محبوبه لنگ
 ضالی وک نواره صبر دم امرو
 لب و وصل جهان یار گوی
 اگر دم ندم نامردم امرو
 بهاری گلشن حسن جهان بسجسته زینهار اوده پوش

فلک فوش عشق تو من که شوم
 فریغی که در کمره فخر نشانی
 لاله و غلمه شو عشق و اعظم
 اگر صلب کمال فصل هوای
 کمنی بدین روی لبه که درین
 کجاست درین محبوبه با نیوی
 زلف بوفی عوی بو که فوی
 این کویب باز خود و دروغ
 نیم کلان لب من دل و فیسی غلی
 نوب بیجان مراه قوی و کینغی غلی

تار کلان



سین ابرو در غمت صورت صفتی علیه
باعث زخم زده شود همانند به عمر

بسیار سوختند دودم شده اگر حین
فواکد شسته شود اشوغ زمانه بعمر

پر نفوس صفتی دارد دل صد باره من
فقطه شوق منه چاک کن نه بعمر

صفت ناره اگر گویند بهیچام
دلبر اهرود کو شهرین زمانه بعمر

کسا ایضا

بر که ر بوج و دایه سوختند شرط عهد پیمان
لمن پنهان از دایم بار غبار ز قیامت

بسیار

تار کاکول کف از لعل پیش آل
اشته جانود لوتن و سینه بعلب

نقد فوسک الیست مردم چو سندیکم
باج دست مردم افسوس استنی بعلب

باید عشقی و با سحر و کام مردم خاتم
خونین کبرین در لودیدم و منیب بعلب

فاور که کھنکھن همومان فاور
عشق او زنده دگا تو در منیب بعلب

اجواب

توس ابرو در غمت شبر و کمان بعمر
نکست قید و لوقت جان بعمر

لشمنی مژگانی را در اینم زیند هرگز
بفرضن بفره جاده مرگها بکفایم زینمهانی

دلای سبکس روانانی مراد مقصد کس کس
سر اصابت بز بار کای غوث سلیمان



اگر میلست لادن در کم غیر سر کس در برعم
اگر کس کس کس کس کس کس کس کس کس کس

بغیر از فواید چاوت الکر فصد و حدیث
بشده مهر تو پاریب سر یا مثل اقلند

اگر بکلیت سس کس کس کس کس کس کس
بمثل پنجه زبان بستن نورخ صخر جم

هنر اود الکت عمده شطرت نور اود
لشرای بیوفای او باره زود عینوان

ولین زورندند ضور کس کس کس کس
ببند پوشوید جوب کس کس کس کس کس

بشیخ ابودانست بعد کس کس کس کس
ببین درویش صوفی قوبه کار کس کس کس

همو ابران سخن نو نمره کس کس کس
رلای خوب کس کس کس کس کس کس

دانی کرمه باره حالت تاد سرت
لکل کس کس کس کس کس کس کس کس

نخدا و اسناده لوته درین سگری پودت
واله لهن بر داپه کشت عالم بملک سحر

کافر پیش روی به پنجم زبانی خود دکا
سوره رحمن بکشته من که کرمی کافر

کرمی سخن پاره پیاده من که ز بکان دام پهن
دست لستون نام کرم تو توفیقی چو برتری

چونکه نام چشمه که افلیم محبت دانه
ساز و کوفتر و صفت لیده کوس نادر

هر دو کور معنی دوری پیش خدمت و
ماده پرورد دو غن پیدا هم حاضر

بدر یعنی اگر کرم و کرمی کشت کم
نقر تیغ سحر چه اصل مقصود بجا بر

اکرمی که غافل بودم شوق مافات
مشراب نصیب بستم صفت شکر

کرمی که جان زین صفت عالم
کدام مستتر بوی من نشانه کرمی

ارسلان بلاد کرمی که وقت مجاز
خواجه غنی غن مقبول عالم هر دو دریم

بوفرب عاقلان جذب صواب و اعاب
زندگ کردیت کین همه شکر
کهر

حافظ سعدی بوظیفه قفسن جامه دهب
خزنی پوشش بعبید چاکر سلطان عشق

کجک انان صد انان که منو عهد
تا صین قطره بغافل از کرمی قارس



شمس مولانا منصور کی بر حرم دلون
تا نیا سخاورد ابر پر فرمان سفره خوان عشق

کل عالم و ابون کشته بر عشق
هیچ که نازنی حواله سر و سامان عشق

ذاهد از خون بندوشه نفسر لک و جعفر
قطره طمعنه له مسیح بخود بر زبان عشق

بار سیمان اوراک کمالو عشق
لک عاقبتی کون میدان عشق

ملیخی تانی یکس کحل لبنا و افرت
روشن دیوان خداست من فدایان عشق

کر چه عواصان فکر غوطه و تیغ
قطبوزن واقف از قوری بجزیره

نغمت رود مرغ معموره مهو
بناگه ملک امر فالپوره مهو

سمازی سحرین جابره لنگان لجاج
مخبر کل علو ملک لغت سر کمان عشق

روال سرو

صبح عید شکر مالک سواد رخ
بخت من دلی دیکوره مشو

به خاطر بایش فوج غصه نام
و کوز پلاء اول سپوره مشو

لنا پس منغ کھن محض کفوه
قصره ناخوش معدوه مشو

عزیر امن سپرف مشو نونون نامیکم
غلام کاکل الکر بچه علامان علامیکم

کرفندار کندر شبوه کی طفلیکی
خرچی و بی دشت مهوش پشته پیکلامیکم

توان مولد ز پهن فرنگی
بدو رکات قریب مسوره مشو

من فرودت ۴۰ بی ستون
انوش پهن نکالان پوره مشو

دو صدف منتری دور کوبه اول
دو صد منترال شاکر مشو

بر کبان نوکین کسان هلو و آب
صوا کوفتعی دکر و ستوره مشو

بمژده وصل نمودن و به غصه
که هرک حکم معدوه مشو

همو عمر

insitut.kuyupair.com

همه عمر انصایح جوهر کشتن عداوت
گرفت روی ام عشقی لطف با هم

خود یاد و کویس با نه بر اسنه است
ام علامه که دینش ابرمد نظر

رواج سکه صاحبان فخرت نمود
همیشا و پشور کوان کرد او و او میکم

روح نیشرینه که دردی نین محووم
پارم نینت جوهر علفه پانم سفر

شاه قلم عشقیم برندان خرابانم
اگر چه ظاهره کفعل و نرا فواید فاسکم

با وجهه ناکور قیب ما فرا اردو لبر به
بیج تفاوت نینه بومین که خضره باله سفر

میتد ولی دیدار نی صومیشا که
همیشا انتظار نامه پسکی سلامکم

دعا عادت دعا بندم شپد روزو
شاس سفر کوه من پیسوه بیعجز در

روزه صلی و بیاری که ظاهر بودیا
نور آمدی لطوف که ظاهر بودیا

فصل الف

خبر یکم بدنی اهل خبر خسته مگر
روزی می بود که مغرب بریناورد

سوزش که عهد با جوشش نام فراق
شش عشقه طکر کواله شتر زار سفر

الحمد لله

بسم الله الرحمن الرحيم

صدوق بود او کونکب آری شد
صلک الصلین بقبض لافس قلما

پارو کوم و مک و دیه آخ حصه
لباوم و مک و دیه مک سلبه

صوفی بنامه عثمان له بهاد کور
قره فرقته بکوره نغم البدله

بایع عشق ارچه لدر ضوبه عانی
بایع غیبه چیل بدیکسی چغنی اجله

صحنیم رفته کور بوکینا کور قیب
کیرین اجر کینه کوره بقدر عمله

نار و سیر کور صدوق و علی آه افغان
بهرین کور صدوق و علی آه افغان

۱۰

هنده بجهت الکل و کوم صبر دین
افخ فدانام و الکل کوم کینغ ام صلب

ایر قیب سبیلنا صومنی کوریم
کونه زدم سجدایم قصه نا کورنده

الحمد لله

مظنونان تلبا چول بچولانان
مظنونان تلبا چول بچولانان

که الون باوشتی لطف عدالت
سجدایک صنفه بر بچین کولانان

المرضا کوفول بکندام
بهر ما فو لوزنا کا صبانان

کیرین

که من ز دم جفتم بیکم که من
 لمن خالی کن گوشه سران
 و زن بر او انده چاقی بر تو بکنم
 بنفصیلا پیش نام برانان
 جفانان دامو کشمان نرنگ
 نزول حجت جورد جفانان
 الهی من بی هم روشی و صد جا
 بفرمان کدا و پادشاهان
 علی کلک بنوری جفتم
 سر فلغانه نو بر قضایان

که سر بر او که دل بو اگر مع
 هم روی صید ایتر همان
 سفیان چونکه رنات همان
 دغانان بو بکنی او و طران
 او نه از وجود کاه که جا جا
 کنی بار محبت بر زبان
کله دمه
 صد اس میو کلم که در تو
 چه بیکه بایک دل بیشتره شو
 بنا خون کار فرنا دوی لکسم
 و ناشاهونه عالم که در مشو

Digitized by Kurat

لدو پست من و کوسل فلانم
 بوصلت عالمی مسسوزه مشو
 سپاه غم به شیخ ابروانت
 شکست فزون طابوره مشو
 اگر باران دبرسن عالی بهی
 لکنج بیکس مجوره مشو
 زمانی فرست بارانه مشو
 شهنشای هجرناز دارانه مشو
 لکوی سپند فارغم روانه
 لکوردل خفت بارانه مشو
 بی دل اصدای دی مطرف زره زنجیر که بارانه مشو
 در طول نظر خنیم که دلی

له

کسب ب دل از شک دیده سوره
 کنن من خیزن میخوارنه مشو

صبر زرد و سوره رنگ شکم
 منای کاروان غم بارانه مشو

صبا بکرمک وصل بچو بون
 ولی هجران بیمارانه مشو

کنن منم آه ناله که کس
 صبری خفت باکارانه مشو

غم
 غم

کتاب

امام مجتهد العرش ام تقی علی بن ابی طالب
صوری روضه صفائی کل جامع

دکتر طبیب ابنی علاج ام برسانم
اعطاکم روح کس فیضکم فی حق

کتابت در کماله شوخ بیان عرف
نور ابصار العرب کل و ساجد

صدقه کرم فیض کوشم نعلت کرسه لام
پند فی عرفی و ما یس فی من قلب الم

کشتن عفت له لایض هر و کن عفت
کو نمونه نوحی کو نفعی عن الکوم

کتابت در کماله شوخ بیان عرف
نور ابصار العرب کل و ساجد

آخری کشتن ام هر اسکا در مال شو
کم نداشت با ابتدا لا تقفلوا صدقکم

جو کد نامه در د کفهر قطره انهار استها
شفای اهر طاسی شب جو کسر ان اعظم

کشتن ایابان نشینت شمانه دینی
یا حبیبی بعد فکلی لا حصول فی الدنم

در سنه

دوا

دو سبز زرد اول عکسینه بی تو
سرم کثیر و نیم بی سینه بی تو

خوم بهوشه بی سینه بی تو
خوراکم خوبه بی سینه بی تو

صیگام صحرایه و سینه پاره ماوندک
دک فرفش کجک بالینه بی تو

رنگ آه سر دم آینه دل
صیان زرد و زرد کسینه بی تو

سرم سینه سینه شک اول
نصف بار و مقام نا آینه بی تو

دو سبز و زرد اول عکسینه بی تو
صیات پنج اصل بشرینه بی تو

نیشدن مسلکی یا پزیرا هم
همه عم و دین ما و پزیرا بی تو

او امن بوم بشت و سلطان و آ
تو فوکان کاک کسائی زینه بی تو

که ما سبانی نوانه سینه کوی
دعای که لوی آینه بی تو

دوا

دو سبز زرد اول عکسینه بی تو
صیات پنج اصل بشرینه بی تو
نیشدن مسلکی یا پزیرا هم
همه عم و دین ما و پزیرا بی تو
او امن بوم بشت و سلطان و آ
تو فوکان کاک کسائی زینه بی تو
که ما سبانی نوانه سینه کوی
دعای که لوی آینه بی تو

کوه پر بوم و کوه مقصود سجده کرد
سایه پر و کوه یوسف شقای دیده کرد

صالح کشت او پی دلین صبری دلی
کونه که بیچ امره سالدک بد بوم کرد

بویج بدست غول دلی ام که نادانم
دل لعل که در صبر فرزند

دل لعل که در صبر فرزند
بویج بدست غول دلی ام که نادانم

دل لعل که در صبر فرزند
بویج بدست غول دلی ام که نادانم

بویج بدست غول دلی ام که نادانم
دل لعل که در صبر فرزند

کتابخانه

و محمد

برک رویی هم از طرفت دی نام
چونکه مستوفی بنا ز کلامی دیلیم
چند روزت

و کونصوا لکرم سونین
ان القادر ولی لکرم و عنبارم

الکرم الی بی کهر سزایم
بکف دوت و کوم کونینارم



فینک منک عافین نونین
که نونین لکرم کونینارم

اکرم صبر و نونین نونین
نعم نونین نونین نونین

غزیرم والدورین و لکرم
که خونین در زلدیده شکبارم

و نونین کونین و لکرم
و کونین امان الوعد کونینارم

لکرم و فاصد کونین
بکرم کونین و دیده نونینارم

که نونین و نونین نونین
بکرم نونین نونین نونینارم

لکرم نونین نونین نونین
کونین نونین نونین نونینارم

کونین نونین نونین نونین

عن ابن ابي عمير قال
سئل عن رجل قال
يا ابا عبد الله

كسب بئبي داوار ودم بکافون ودر دم
ببوع ارد وصل نامی هیچ آرامت کسبم

ما وقد عسانم بهوم
الا ذکرکم الزمینی علمم

اگر ممکن بود وصل کنم مردم و
نبا خود خونم لقمه بکسبم

عصه غدا صلیک سوارم
نرانی سن اقرانی که ضغنم

شود غم منم کفتم تو کن
کواهی خنجر بود عمو اشهادت بر منم

میشم ویدند ویدار باره
فرت العرش بنجی منم الغم

له پرده ظاهر که بی صد او اعاشی
ایست صبت نه سنن لا ابو غدا قتلصنم

درون سینه و عیش تو
همین که فدا الفاه فی التیم

عبث اهر طلالک من به پرن مدب بهرم
که فاد خود دانی منی لکم کام مدب بهرم

بم سوادوشن بیمار غنقه
لنوع الخد کلاخد و معلم

نجا بهر لاک و سچو ز صحنم

الله
الله

عنان عشق رشته زلف دلب
لله الرضوان اهدينا وهو

كلامت فافقوا لستهم شله
فلا تشهد ولا تعلم سواه

الله
الله

نجاتی بعلت نجات
نجاتی بعلت نجات

دوسک من غریبی
موضع ایکی کاسی

نور سجده کینت لسترو
ابا ریح القبا للصبح صبتو

صبح ورو نوید ورو عشتم
زیاوایه علیک ارجو

خوانشنی رضتیشنی ایلم
نعم همس الهوی فی القلب بر بو

بیا بعصبت امانت خدم
لذنب العبد صین التوب یعفو

لله ادر عشق توبه بو آ
کاصداف اللو آلی صا ملکو

لله الرضوان اهدينا وهو
نجاتی بعلت نجات
دوسک من غریبی
موضع ایکی کاسی

قوله

چنین چینه لدر کرم کشت زلف خلیبا
اکبر بیگی کی ماوه لسه صفی قینا

ام - رسم کشتی منقطه مومن میانه
اوو که صدر بنده ملا و اعانت

علم مهوان بولنه حال لب ابر
هنر نکر مه ل لای من و کوشی زقا

صوفی بنه مرزگان صبر و سناوه طراب
افغان نوزیش چا و خانی برور کله مصلد

جا و دره صامت بی نغمه مطلب
مغنیه مغنی لدم نغمه عیسا

صوفی بنه مرزگان صبر و سناوه طراب
افغان نوزیش چا و خانی برور کله مصلد

فغان کینه کاغذ لایه نام فرک عا
بسینه صرف عشق اول آخر صانع و ام

لصوم او بنود او م افکار م بوج
مهرتد عیدش و ایم بولیم صبر باقی و ام

بس ممنون چا و نوم نصیب بولیم
نجاتی لم ملاک اندیشه برکت نهم بولیم

طریقی نه وصال عشق غنث کوه گان
لعه مبلده ساعی بیک غنث کوه و ام

صبا لم بودمانه کم نغمه نغمه
له بابی خورده بسینه و کله نغمه نغمه و ام

سنانیه

سینه پنهانی زلی گلشن
بچلو کوشش هزاران بیضا

لصو قلم مدایه نفت راسخ
بچونه جافندی خط فاسا

عاشق چه چاروت سر مضونی عالم
قاصر نظر عقله له ادرکس مقما

جهان حسن ز لبر بی نظایست
بنفصش من نابی ز دالی

سیر وای که نازی و کوشه پاره روز
هر عسکف خوت به اعرس خه

له نون شود اعصابه نور خورشید
بیم عشق الکر اهل طمانی

فایق له عزین مو بغم غصه دوران
اینا که عجب لبر رحمت مولا

له دست لکنه واعظ نصیب
دین پارام و غلط پسند فضا

وله
شراب نایب شهید لیبوی آله
حسبم و کفره آله چادر کاله

صرام بی لیم مساع دین دنیا
بیبی ز لبر بیسی خویم هلاله

لب کلاه کو بی باره خاقان
سه ملازیمه خضر شالی

چرخ دره

که نیناضی بکلمتزی بابی کسے منعی بجا
حاکم کافری البیضاء وادکا

صردی که کوه من آرزو صلیب
نویسوی مانع دبی ام بند چه بیادکا

چرخ دره
وادی و فقه پند یادکا
نزل کتیب بود و قوس جلیب پند

در حدیث

آغذ کننا نودوی بیوشد من غرض
خود پاران خلاصم بی کیش ام اجرت

نزل کتیب بود و قوس جلیب پند
یوزن فرس لکالون علم بر یادکا

هر کس شه و صان زرد دور قشت
او دانی زرد دور صند کمرانه رحمت
دی نباد

مرد پیرت دینت سه پناه اولوس
عاقبت فرستد کاسه منان فر عین
دقت فرشته سه لاری منان قشتادکا

۱۶۶
دی شادنگه جادوم هر دو کونل فرات
مزرعه غم نو خیز آوه وک امه شاد

تا اسپری دام نوم همی کماله لغوا
مده سکی سولیت را بور امه کون
دل مانث بول لایضا که واحه شادکا
ورنه سپر طلم ام کافر سکی چی امونه

جند صدم خوک او شوقه تیا حق کشته
پند شرف تا پاره کشته کشته حمزه

رولفد مصطفی ناکادلی اوجیریشا
لای ابر خست تا بان کالعام او

هر

ایمان مردم علاجی سال پر سنه اچار
وصال با فقه بان کسین از کشته بول بکار

دیا سونام اصلایاب امه غم ناساد
رضقان پنوه سون انونه نام دعوض باوار

لیلیخ پیندننا بول انر هر دی عمر فنی
هر دو کونل کسین فی ناله بر پنداری

الای هر کی دجمنه دلی فون دور اربوا
دینا لواعف افی کسینی تو شتم پینداری

عشق در غم بر آن بنده فروز بنده ایست
بدو دلخیزد و خورشید بلا قوتش در آید

نزدیر با غما و انسانی صبر از آنست
فراق با لیر آخر شرفی هم بود بر آید

عاشق که در این عالم با هم از آن نفسی
هر دو دروغ بپوشانده چه بانی که عذاب است

از نزع عاویج و لیم و زبان صفالین بی عیب
که حاجت دیگر بود که کلام با که در

بهاست بوم کسی در کایوز رتقا بوه و لپو
همی می بکشدین بکشدین از آن رضو اب

صدا یا آن مجلس که سوالی من در چوین
بلیس کسنا بر منی ز هر چه بر سر عدا

بلا کما از آن عالمی که از آن غلظتی بود
کی رسمی که در لید بوه او را فضا با بر

درو با قوت و بارم کلام شین کما
ضدیا کوا در عبا و اخذ زان خرداری

ولادت

بمعنی فقه قوم کز آنست عذاب
بنا و مجمع عشق

هر چه شکر تو می در من کلامی بعباده
هر چه شکر تو می در من کلامی بعباده

کتاب

ای قریب صبر از قلمت نام جهان
شماره اولک کمالو صبح

ای بنیادیه و بی شهر
و کس و وقت عالم

سابقا پرسی که هر فسرده سودا
بالمراسیه هوا و مهر و شور و لیرا

واقعاتی سوالیک بلایا که کنه و بو
مسکه برده لای شش خصله و انا و حزن

من دم بشواده یک دفعه کار و بار
سپاطون پنجم در کمال عقل عقده سالیان

که در پرسی منتر لو شغل لبراسی فایده
بالیان پنز پیل بر بند کانه در شهر امان

اسمه لایزنه بالامسانه لکلا ه
سکه نیم نمیش که چو و غمار لیرا مکان

عقل دانا و مودب و شی مغرور و عجل
کله اسندان بهاش که دلی و موم قبح

ز دوزخ سدره امسدا و ایم پاد و کج
کاه به فوظ طلاله کاه مشقه پنزین زبان

کفت سوالیک کله
ز پنجاهم سر اسر بوک و کالبت عیان

دستبند او کور نامبر بود مردی در کوه پسته
بتند برین و کوه سر بشو خضقه توت

او اگر در لکنج نیلکسید از در بهاره
بوصلت خوت علاج که که حج البرهمنو

هرا

و ایا آن سال عمل بود در کوه ذی بی برنی
سایه برین سال اول سال است شام آفری برنی

در کوه خیزد و سوبان فون در کوه رسالکوهی
اشک از چشمش زو لیمه با الله صعی برنی

دل دوی بد زدن و صفای غم در کوه بیهم
مطمین است بر ایت دادی

بر اعی برنی

بابه و فادبی ابو اعطای صواب است
وزنه کهنه نوافی خاصه است کابیان

هرا

ارشد بلن شهر که از با خوت تر از مشو
صدر عیاره سانا از خوتان صغره شو

سکانه نامه تاریخ و از صبر اراکم
از فی ملک هر چه شهر باروش کوه شو

چپ صلا سی و با لم دووشین است
گرداش هر که در دوا فرخ استند شو

منش فون من زو لیمه از صوا
رفیول من یکون و من صغره شو

دست او او دم دم مل او پیم لیلی برا
موریت پیم لیلی پیم لاده روله پیم لیلی

بچو جلا و غوث لقا و دم بصدی
بچ ک نشا و صوم چاک و نام همی ترس

درد پس ام و سرفی اول او پیم لیلی
مغز پیم لیلی و صغومان بر کوی موم پیم لیلی

پیم دم خون کرد و دست از بودی
پیم من پیم شکستیم پیم می ترس

او عزت نامی بلین بنی فون خطر
پیم پیم پیم پیم پیم پیم پیم پیم

زنگی زردت دم و کی صبر بر
بسین با و بکبره و قستی کبونی می ترس

له

پیم و کله و کله و کله و کله
پیم پیم پیم پیم پیم پیم پیم پیم

پیم و کله و کله و کله و کله
پیم پیم پیم پیم پیم پیم پیم پیم

پیم پیم پیم

پیم پیم پیم پیم پیم پیم پیم پیم
پیم پیم پیم پیم پیم پیم پیم پیم

با لیس زانوی تاور کین
خبر سبک فالان بوقلم حوتین

الشمس لشمس فی کوفی زانی و
من اصل نام که در سبک افکار

با و ششم با کوه صفت کاشمال
فاندر فالان حکم بر اجزای

بیموت آخر تو صلی من کوردی بند
ای بویچه مالک خواسته هر کوه بنده برم

وادی با جوی کانی نیک کامل
یک کوه رسا از راه پیش

معلا به افمن نهان کادری فونم
کن کن کرده و کوه نم نکه غم بیکرم

کوهی است بختن او اعمود کبر
بوی سبکی خوشی خنجر و اوارک بوسه

والصفا

فقر فاقه کشت طومار که ایان
شماره غلیم و با زانی ایان کوه در منم

کوهی است که بوی سبکی
و نام

و بگویم چه جرمی است که در عظم است و در جو
پنج صفت زلفی کند و در چهار صفت

نوک من هر دو کسب بنام منم که است
فردا که صفت کند از زلفی که گذار

این دو صفت بیانی باشد که در دو صفت
و که صفت کف من دیده دارم که در چهار صفت

پنجم ساره بود و در چهار صفت
و که سوز و زتاب منین چون بر کف گذار

پشم این صفت است که در چهار صفت
و که در چهار صفت که در چهار صفت

و باغ ام و عطار الودش و فاشا و طبع
که در چهار صفت که در چهار صفت

و که در چهار صفت که در چهار صفت
و که در چهار صفت که در چهار صفت

عزیز اهل محراب چون نکر است که در چهار صفت
که در چهار صفت که در چهار صفت

و که در چهار صفت که در چهار صفت
و که در چهار صفت که در چهار صفت

و که در چهار صفت که در چهار صفت
و که در چهار صفت که در چهار صفت

کتابخانه

کودک ای زرد که زده ای من قمر کلندار
کلا و لاج و جوهی رسته این سوار سفر ننگ مبارک

که مانی نامه دکتی ای بر درونش پیوست
سینه دسی و القری که گشت خطیر کار

کلان و فخر منجیل که بر خورشید لاله غنچه
بیا مردم در او دره لونه و محبوب بازار

دعای که در جوار خودت که خوشتر منی سحر
پیش آمان دعا کی بت عالم هر به بیماری
اگر نور است و سلیمان از صراط آداب
بهر روزان تمام کلمات بجز خون دنی

که در سپیدی او که آن نعت بود
ساز آرزو در نیم آناه که سوار تو

صد که تو خلد ای خورشید آفتاب من
خوارانی روزی که بخورد و نوبی تو

من ای بر سر فرم فخر نبوه ای بوردگی
تو خنده گرفت بالا کلا و لاج

خان من کس نه بهمان نطق بود بکم
من شهید خنجر فرکان ناز و سوت تو

یک عبید بر بندگی که سا من
هر که هجری مدتی با نوا تو

سوفاری

پیش از آنکه بگریزم در پرتو محبت خدا
بیک پسته برود زنی بجا زلف خفا

سپاسیغ مانو غم از پیشک نازانی منع کا
بیداری علمو پیغم کلید یا چکه دلاکی

سرف باو کی بگریم بال بوله دایه دار ک
که علم افسان با بر جود صفی کالی

صیای بردی شراب ناله منفس نکر
هوب زرقه راب حفته بد کوز بد نالی

کلی صورت او امانی که مرثا قطع کن
با معلومه وحش که مرد شک چینه سر لاک

دکونوا غون دفالی کون محو کون
لجا و جا و کانی من لدرت بند قون پاپ

من کون جا بوش کون و نوب ز نفوع دا
که مهر خوندن طالع بوجن و اناری

انوش نقلیست زلفی خوت در او ادوا
صاهر والجا و اهر جوبوی کوبه مانی

جو ایش قطره خورش خوت کون کون
ز غون عقل دل صبر بخت بد اولیا

الله

با بر دخله خال خونی به لاجست
نظاره بر چو درویشی بد خلد و خفا

کین منعمه آه ناله کوس
صواری خضر یا کارانه کوس

عجبت که سبب بود که کفایت کردیم
میرفتن بود روز اول خبر غمناک



والله انما شنبه بیرون کما نه نو
پایه بین امیر طارن بن غنبر او

زمانی وقت از آنه مشو
شنوی بای هجر ناز و اوله مشو

شخصی غارت ایران دگا که
کاکول زنگی کین به هفتین بجایبو

لصحر اسند احرار غم رواوه
لحور صف بارانه مشو

شادم که یک سینه خود با در حکم
بلکه ناپی که دو چاهم کینه خو

لصحر قطره خونیم که زنگی
خفت بدت اغبارانه مشو

حاصل لغیر در دو جفا و امل نه
روز که بین از اعلت غم کین

که بپشت شک دیده سوره
لکن من خیرن میخوارن مشو

منه خرقه و حجاب و صدقات
گذاختن روزی شش ماه پیش از این

بوی جان و دل پر عرشه نظم فصاحت
جولان و کاه همسایگی کو برقی کزیزو

ولادت

تشنه لب کی فضعی و او بیستم
بیخ ابروت و اکبیت و اکبریت بیستم

تا که لیم دور و خط ریحان و کمرنگ تو
کو بریم ابریم بر سینه و کلمی بیستم

و البوی و شفا فالخ زردم ایدی
قدحوم ناگرم لکس مطلوب قرضی بیستم

رنگ زرد کو بر سینه و کلمی بیستم
جولان دشمن شاد و بی مرقوم کدا و مضبوط

کلیا و صلیت هیچ پند و نسیم بی ام
بجز غار مغرب قوم غیر علم قرآن بیستم

من لطفه دشمن پد پر فشار با هم مله
یا ضام کی بدایا هر دو کونی حوم لکر بیستم

قدحس پاران و ده لک لطف و ده شرف بیستم
بشت بنوم کو پیش قوم ما و تو شین بیستم

من لک لک جور جفا شرافت لاف بیستم
هر دو کوا هو بی قوم جوت پشتر بیستم

خونین هم بولونین دنی دسری پرتی قی
دغه خنز نیشک ناکالی کیری بابی نیری

شیخ عکلا و سنوبه روی دنی نابری قین
شیخ توتیزنده نادره بکیم نانا بری

بیم دی لکس خونی عاقل بومین نیشک روی
کرا هم خونت نیدلوه حصنه لوم کی لکری

نالی سلشم ای صمااه در دنانی
وقفه ششم لکس وقت بسی بکالی

نشاه قراق توبه لره شیخ فرمزی
والیوبیدارم رنگ زند دسینه چلی

بیم دسین کهلنسن در دوس تو دکا
من ل او جاک شادوام سجاد الکره و بکیم

در صمد الله

لا اودلا و لا اود تو کیری نیاز جا و بکیری
وا ذرا نم شیخ لمن شیخ ایماج و ستری

روزت به جام کوی سعادت جور لکری
یک کزه بکین رستی با ساعه لان و لکری

واعظ ایم و هم دین حلو خور کوزونه
نیک لکری لکری لکری لکری لکری

باز قیبت دست بخت کوهه و کباب
پویکان نشو لکری پار چلی من ناکری

چاوم
دری صمد الله

در اینجا

چشم او که منظره بود کل مکتب
و او مالک آن قلبی از اسرار

دین او در زمین و در سموات
دین او منزه و عظیم و کمال
دین او در کمال

دین او که منظره بود کل مکتب
و او مالک آن قلبی از اسرار

دین او که منظره بود کل مکتب
و او مالک آن قلبی از اسرار

غنی عزیز و هر چه در عالم
ناو و غیره همه بی اثر و خوار

آنرا آوده کافیه سانی بی قید
انظر الی جمالک و در جانی فداک

عرب اندامی و بس کلامی سوزی
نظاره آن روش بیا زبان طوطی خوش آواز

میسرزند لیم ناده بلا و
کفایت یو بیکرا حو طیبیم

اگر عبادت بوفل من فکری بکفر با
بهر وقت و خنده عیان با خطر جان

دوشش بود اولینت هرگز پیدا
له بخت شش در با عقیبیم

و کوهل فغان که در اینجا کفن
و کوفری بنالیند لاله و خرمی

عجول دشت ارا دفتن خوبوم
که دینت یو باشد داد و بیم

ولایتقا

غزیم نو غنیمیم
صورت بخش عمرنا شکیم

ای دلیم الرا غزاقه کوی
شهادت هستن قمرییم

وره رحمن کیالم که غزیمیم
ببار و زب مسکن بفضیم

مشت غزاقه رحمه الله علیه
حجته دار القراءه از به خطی
و بی طایفه
۵۱

سینه و دست کس نیم خدا و زانی
فرار و جور اغیار و رقتیم



فصل پنجم

ای مری در شراب لعل طرنت لایبک
که بود کل الخش وانی بلسر کای صبا

بایم که در قیاسات بر تنش ای کار عشا
مربطه تو فدا شد لافا جقدر صبا

فلک هر گاه که بسیا بلسری وعده لایبک
که بود سر کینت بی در کبری اسلی صبا

که ملکبوس النور باده شمع صن جانانه
سینه سر هر قیقه حضرت پروانه صبا

لغا فو قیبا او تو فو فو هم لایبک
لایبک او و لایبک بی خبر لایبک

شنتا ارمه با فو با بسو روانه
با عروه با بخرد اول جانانه

واضوا که کیمه نختا و بره
با سنبدر که در وید جبار فاخته

آهوی فتنه طوبه و کاس لایبک
یا جهر شی فتنه کرمی سر صبا

دل بایم و ایم که امر قطره واضو
یا جزینیا بی جزنه مسما بدهانه

ام و صفت شو نخوزه و انانیکه
باقوت لبه با کله با قوت روانه

نالانم فرموی که اواز خسته
یا جویه بایبک فضا خسته

که چنانچه کتبش از فدای بیگانه
بسیار گشتند و بیگانه

اصک علی فرزند عشق موهاب
از قلم او غنای عظیمی
از عقیق بی بی

فایده

دست یافت چو این پیش خوانده
که بر لب است غفور است در دور

گوشن ناشناخته
بسیار از این کتب
مجموعه خواننده از این کتب

عالم

بسیار گشتند و بیگانه
بسیار گشتند و بیگانه
بسیار گشتند و بیگانه

بسیار گشتند و بیگانه
بسیار گشتند و بیگانه
بسیار گشتند و بیگانه

عالم

عالم

عالم

فکرش کنی که من در آرزوی
به بدو نیک بویی محرم

گفتند و می‌خواستند
که شکرش را بگویم

اولین آنکه هر که عاشق
نیت کاری به کام در عالم

عین آنکه هر که زود نیت
بیکر ناک نیت با فوشی محرم

چشمی آنکه نیتش را
نیتش را به هیچ راه محرم

حارین آنکه هر که این عالم
نیتش را به نیتش

محمود
نیتش را

حضرت سید الشهدا از فرموده است
در این مقام

بنام اول

از این بجز شورش است در خلق عالم است
ما از این بجز نوعی جزا نام است

از این بجز ستم و ظلم است کمترین
یعنی صورت خوارت نامش عظیم است

این صبح بزه باز دید از بجا کرد
کام جهان طلق بها جلاد هم است

کویا طلوع میکند از مع افکار
کجا زب در نامی ازات عالم است

کفر و انحراف شماست دنیا بعید است
این رستم عالم کرامت هم است

در بارگاه قدر کمال عدل است
سرمای قدر بسیار همه را اوی هم است

بن فلک بر آرد می زود می کنند
کویا عزای اشرف اولاد آدم است
خورشید

خورشید آسمان زمین نورش بر زمین
برورده کنار رسول خدا حسین

بندیم

گفتی شکسته غور طوفان که بدید
در خاک خون شادمانه میدان که بدید

گفتم از در کار بود خانی بیکم بست
خون بیکدشت تا سر ایوان که بدید

نگرفتم دست دهر کلامه به غیر است
زان طایفه شد شکفته پستان که بدید

از آب هم مضایقه کردند کو فیان
خوش داشتند صدمت همان که بدید

بودند و پویم همه سبب آن که بدید
فانم ز قطاب سلیمان که بدید

زان تشنگی منور عمیق بر رسید
فریاد العطش ز بیان که بدید

آه از دمی که شد اعدا شکوه شرم
که در نیار و بیمه سلطان که بدید

اندزم فلک را آتش غمت بسیند شد
کز ظلم خضم در دم افغان بلند شد

بندیم

ز خوانم و عالمیان از اصل زوند
اول سلسله انبیاء زوند

نوبت اولیا جور رسید آسمان طپید
زان ضربتی که بر سر شمع طراز زوند

کسی آتشی ز احقر الحاکمی ایستاده
افروختند بر حسن مجتبی زوند

وانکه سر ادوی که ملک محرمش
کنندند از زمینیم بر کربلا زوند

بیا پیشه شمشیر دوران و شت کربلا
کس خنده باز گلشن آل عباس زوند

کسی ضربتی کند جگر مصطفی درید
بر اهلش شد خلف مرقا زوند
ایمصر

دست
ایدهم در دیده که همان گشت در موی
فریاد بر دری صحرای کبریا زونم

حجاب
روح اندین نهاده از او
تاریک شد ز دیده او چشم آفتاب

بند چهارم
گاش آن زمان که گمشدنی
این خاک بلندستون به ستون شدنی

گاش آن زمان برآمد از کوه سیه کوه
سبک بود که در روزین قر کون شدنی

گاش آن زمان برآمد از آه اهل بیت
یکجا برافراختن کون شدنی

گاش آن زمان که این هم گشت کوه آسمان
بجواب دارد روزین قر کون شدنی

گاش آن زمان که سبک آمد شد درون خاک
بجایان همه ازین برودن شدنی

اندوه فلک بر افشاید
کز عظم غم در دم افغان بختند

کاش آن زمان که در این عالم
ما که در این عالم
این مقام که نصیب ما بود
این مجلس سعادت و بهر چون شادی

آل بی چو دست لطمه بر آورند
ارکان عرش را به تترزل بر آورند

بند پنجم

چون خلق تشنه او بر زمین رسید
چو از زمین بزروه عرش این رسید

شکست خانه ایمان شود خراب
شکست تا که بر ارکان زمین رسید

نخل بلبل را در چو چنان از زمین زدند
طوفان بهر کسی ز عباد زمین رسید

باد این عباد چون کمر زنی رسید
گرد از زمین بر فلک به قمیم رسید

یکبار ه جا

یکباره جامه از سرمه بران بنزد
چون این خبر بر عیسی لم یمن نشین رسید

بشد فلک ز غلغله کون ابراهیم
از انبیا حضرت روح الامین رسید

کرد این خیال و هم غلط کار کین غبار
تا درین جلال جهان آفرین رسید

بست از ملال کرم بر ذات خدا جل
او در دولت بیچ دلی نیت جل

بند ششم

از سرمه جرای قاتل او چون رقم زنند
یکباره بر او دیده رحمت قلم زنند

از سرمه کزین که شفیقان او خسته
دم زنند

دست عسائیست بدو اندازین
چون اهل بیت دست بر او زنند

آه از روی که یکفن خون چکان ز سبک
الی با چو شعله آتش علم زنند

فراوان از آنجا که جوانان اهل بیت
کامیون گفتند بر صد مشت قدم زنند

جمعی که در دویم صفتان شورا کرد
در ختم صف زبان صفت هم

پس بر اینان گفتند سر بر آن چه نیل
شعیر غبار سیویش از آب بسبیل
بند بقم

او ذکر که شده نیزه سر آن بزرگوار
ابر ایستادش آمد و بگریست زار زار

موجی بر پیش آمد و برخواست که بگوید
ابر ایستادش آمد و بگریست زار زار

گفتیم تا نام از ناله شد خاک مطین
کوی خند از حرکت چرخ بیقرار

اشقار در کماله قیامت شراشکار
انجمه که کسب کردش طناب بعبور

شد سر سگون ز بار مخالف چاب دار
جمعی که پایش

جمعی که پایش

جمعی که با بس نظرشان در آشتی جریل
گشتند چهار یو محکمتر سوار
با آنکه سرزد این عمل از است بی
روح الاین از دوزخ بی گناه

و آنکه کوفه خیل چشم رویان کرد
نوعی که غفلت قیامت قیامت کرد
بند چشم

در هر یکاه چون ره آن کاروان
شور شور و راهی را در گمان قمار

هم با یک نود غلغل در نشن صفت قلند
هم کم در سلاکین هفت آسمان قمار
شد شتی که نور قیامت بگرد قمار
چون چشم اهل بیت بر آن گشته گمان قمار
هر جا که بوی طیر از آشیان قمار
هر جا که بوی طیر از آشیان قمار
هر خدیوین شهید چشم کار کرد
از خنده گری تا بر و نشان قمار

یگانه چشم دختر زهره در آن میان
بر سبک شریف امام زمان قنار

بدا اختیار نعره مادار حسین از ده
سر از چنان که آتش از ده جهان قنار

پس باز بان پر کوه آن بضعه الرسول
از در طریقه که در که یا ایها الرسول
بند نو بهم

این کشته قناره که در خاک حسین است
این صید دست پازده در خون حسین است

این خاک که از آتش عالم سوخته است
هو دار زمین برسانده به کرم حسین

ظلمه از این جهان زده برین حسین است
این قالب طبعی که حسین مانده بر زمین

شاه شهید زار شده در خون حسین است
این خشک لب قنار مسیح است

سر خون او چنین شده مکنون حسین است

این خرد محیط سهارت که او زنت
از خون او چنین شده کلکون ضنین زنت

کین در تفریح **خطاب کف**
دستی زین طبری بود **کباب کف**
بدرهم

که سوس شکسته دلان حال با بین
ما را غیب یکس با آفتاب بین

اولاد خویش را که شفیقا شویند
در در طر عقوت اهر حجاب بین

تسکانت کسان همه بر خاک خون کنه
سر مال دران همه بر سره ما بین

آن که بجه اسرارش بی مدام
یک نمره اش ز عرش مخالف جدا بین

بیدار کنی دوز را اهر حجاب بین
و زلدر حجاب هر کون آیین نشان

و زلدر جهان مصیبت ما را طلب بین

ایجازده زیاد بکرده است بهیچ کس
مردانین عمل که تو شد او کرده

در آتش تو بودی خوشتر از آتش او
در آتش تو بودی خوشتر از آتش او

خاموشی عشقم که دل سنگ است
بیاد صبر و خاندان طافت خراب شد

خاموشی عشقم که ازین نظم جان گذار
او ازین دراز شکلم که کون تصاحب شد

خاموشی عشقم که ازین شعر عین چکان
او ازین زار شکلم که کون کباب شد

خاموشی عشقم که از نود تو افتاب
از نیکاهم دریا به بیان ما بهتاب شد

خاموشی عشقم که از غم حسین
در دیده اشک میسوی خون ناب شد

خاموشی عشقم که فلک یکد خواجه کبریا
دریا به از سر نه که کون کباب شد

ناصح سلفه بود غافلین اندر
بایبش آفریده نظایر غفلین اندر

نم شکر تو منم بر سر
در دستان حاکم

محمد

کی لاکم گاه او غفلت کن
در شنیدم برین صبحی را نه سخن

وی ز غفلت فطرت
صحن صحن

تجسس از مدنی در دست
صص صص و در دست باکم

طفره نفاست من اتو تطلبه کن
گلم شغرم ای که کتر از زن
گلم شغرم ای که کتر از زن

مخفی خواهی مده مشی
که بقیه مده مغزت نه بیان و در هیچ
که بقیه مده مغزت نه بیان و در هیچ

چیر لقا و و والد که معلوم است این
که که زادم من بچهاره زاده آنکن

به به مفاد به به بنشاد و م سکت زنی
که که کنگ له لالم به به فلاق زنی
که که کنگ له لالم به به فلاق زنی

مرد صورتش کما صورت
ناب معنی هزاران له ره است

چیر لاد سغ می بینی
چکر لاد بینی که چون کیه است

مجلس

گفت سخنهای بزرگوار
حق از تو بگویم تقدیر

وقت صحبت که حاصل
اولش بهتر است

آن ز تو هر چه این سخن
فخری است بزرگ

در جوابی گفت مردانه
آن زن شوخ چشم زندانه

شنید که از فصیح الشعرا
در مکتب آن بزرگوار

چون فرموده بود محمد حیات
مفوح است از آن

محمی اولاد دارد بزرگوار
نموده بود بزرگوار

که با بوی دل نگویم
کسی بشکون غمخیز
کلیه خوار در خانه کن
که با بوی

موسی

که با بیوسه لغویم زوم که بیویه
که بیوسه لغویم زوم که بیویه
که بیوسه لغویم زوم که بیویه

شکر بار و گلستان او که بیویه
که بیویه لغویم زوم که بیویه
که بیویه لغویم زوم که بیویه

مغنی بیب
از بیبیت عهد صد شادمان
گلستان این فزنت عهد

که ترکانه اند که بیویه
که بیویه لغویم زوم که بیویه
که بیویه لغویم زوم که بیویه

بو یکیک بفرود از غوی و بیویه
که بیویه لغویم زوم که بیویه
که بیویه لغویم زوم که بیویه

مغنی بیب
که بیویه لغویم زوم که بیویه
که بیویه لغویم زوم که بیویه

عهد محمدیم زاده محمد
در محرم قمر ۱۲۶۹
بیفک

insititut kurde de paris